

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

جلسه ۰۳۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در مناقشات بود و اشکالاتی بود که بر استدلال اول برای اثبات اعتراف شارع به اشخاص اعتباری بیان شد. خلاصه استدلال این بود که عمومات و اطلاقاتی که دلالت می‌کند بر صحت معاملات و ایقاعات، مستفاد از آن‌ها صحت اشخاص اعتباری در نظر شارع مقدس و اعتراف به آن‌ها است. که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره/۲۷۵) «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء/۲۹) «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/۱) گفتیم که همه‌ی این‌ها شامل عقدی که بین یک شخص حقیقی و بانک مثلاً انجام می‌شود بله، می‌گوید وام گرفت از بانک. بانک به او وام داد. پس بنابراین داخل در ادله‌ای می‌شود که می‌گوید القرض مثلاً جائز، اگر بانک قرض داد و شرط اضافه کرد. خب می‌گوییم بانک ربا گرفته است، این قرض ربوی گرفته است. این‌ها صادق است دیگه. یا اگر آمد معامله‌ای کرد. بانک مثلاً، که الان بانک مسکن یکی از کارهایی که می‌کند به حسب نقل این چنین است که پولی را به شخصی می‌دهد می‌گوید خب برو این خانه را بساز. وقتی ساخت؛ مثلاً فرض کنید که یک میلیارد پول به او می‌دهد می‌گوید برو این ساختمان را بساز، برای کی؟ وکیل می‌کند این شخص را، می‌گوید این پول من هست، پول بانک هست، برو با این پول بانک این خانه را بساز، وقتی ساخت می‌گوید خب حالا این خانه من بانک است دیگه. تو وکیل من بودی. حالا بیا این هم مثلاً فرض کنید حق الوکاله که زحمت کشیدی. بعد این خانه که ساخته شده حالا دو میلیارد به این آقا قسطی می‌فروشد و این جووری سود می‌کند دیگه؛ بدون این‌که ربا خورده باشد. اول خانه را می‌سازد، می‌شود مال خود بانک. بعد این خانه که ساخته شد به دو میلیارد مثلاً می‌فروشد به این آقای مشتری قسطی. خب در این جا صادق نیست که بانک، می‌گوید از کی خریدی؟ می‌گوید از بانک. کی به تو فروخت؟ بانک. پس بنابراین این عناوین صادق است. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» این‌ها هم خب این معاملات را می‌گیرند. وقتی این معاملات را گرفت خب، این آقای که آن جا مدیر عامل بانک بود یا کارمند بانک بود که این معامله را انجام داد با این مشتری، برای خودش فروخت؟ برای خودش خرید؟ برای خودش وام داد؟ نه، برای بانک داد. پس حالا که شارع می‌فرماید من

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

این را قبول دارم، این معامله نافذ است، این نقل و انتقال حاصل شده، این تملیک و تملک حاصل شده، می تواند بدون این که اعتراف کند که بانک یک چیزی است؟ خب پس قبول کرده بانک را، اعتراف کرده به بانک که می گوید این معامله ای که بین بانک و شما ایجاد شد من نافذ قرار دادم. پس قهراً دلالت التزام این عمومات و اطلاقات؛ این است که شارع اعتراف به بانک. و مثبتات امارات هم چون حجت است این ادله، این آیات، این ها ظواهر هستند دیگه، ظواهر جزء امارات است. چون مثبتات امارات حجت است پس این مدلول التزامی می شود حجت. این خلاصه استدلال بود.

س: یعنی آن قسم اول از آن توی مقصود می گفت ۲۰:۴؟؟

ج: آره، هم آن ثابت می شود ...

س: این اصل وجودش را هم؟؟

ج: بله، با این اصل وجودش هم ثابت می شود. تصرفاتش هم درست است چون لازمه این مطلب، این تقریری که شد به حسب عرف این است که هم اصل وجودش را قبول کرده هم این که می تواند مالک بشود و هم این که می تواند تصرف کند. هر سه تای آن ها با این بیان ثابت می شود.

س: نسبت به سه دیگه التزامی نیست به نظرم.

ج: بله؟ چرا، نسبت به سه هم التزامی است.

س: پس حقوقی نمی شود؟

ج: نه این که می تواند، تصرفاتش جایز است. این که این صلاحیت این تصرف را دارد که سوم شد؟؟؟ خب اشکالاتی بر این استدلال شده، یک اشکال که قبلاً خوانده شد. اشکال دوم.

اشکال دوم این است که گفتند تمسک به این ادله، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است و تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل به اتفاق علمای اصول و فقه جایز نیست.

توضیح ذلک: یک توضیحی راجع به این کبرای اصولی بدهیم، بعد تطبیق در مقام. در اصول بیان شده است که ما در مواردی که شک داریم یک موردی، یک موضوعی، یک پدیده ای مصداق عنوانی که در دلیل اخذ شده است، مصداق آن هست یا نیست؟ خب این جا نمی توانیم به آن دلیل تمسک کنیم و بگوییم آن حکمی که در آن دلیل ذکر شده برای این

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

مورد هم ثابت است. مثلاً مولا گفته «اکرم العالم» حالا ما به یک کسی برمی‌خوریم نمی‌دانیم این عالم است یا عالم نیست. می‌توانیم بگوییم يجب علينا اكرامش، چون خدا فرموده «اکرم العالم» مثلاً. خب می‌گوید آقا تو نمی‌دانی که این عالم است یا نه؟ این جا تمسک به دلیل است در شبهه مصداقیه خود دلیل، یعنی خود العالم که در دلیل اخذ شده ما نمی‌دانیم که این آقا مصداق العالم هست یا نیست؟ خب این اولی الواحدا، احدی در عالم پیدا نشده که بگوید این جا می‌توانیم به عام یا به مطلق تمسک کنیم. اما یک وقت هست که گفته «اکرم العالم» توی یک دلیل منفصلی گفته «لا تکرّم العالم الفاسق» در یک دلیل منفصلی. در این جا حالا یک آقایی را می‌بینیم عالم است، می‌دانیم عالم است اما نمی‌دانیم عادل هست یا نه؟ حالت سابقه هم ندارد که با استصحاب و امثال ذلک بتوانیم روشن بکنیم. حالا این جا، می‌توانیم به «اکرم العالم» تمسک بکنیم بگوییم آن دلیل که عالم بیشتر توی آن نیست. گفته «اکرم العالم» این هم که عالم است. پس بنابراین چون آن «اکرم العالم» می‌دانیم موضوعش این جا محقق است. به او تمسک کنیم. آن «لا تکرّم العالم الفاسق» که خبر نداریم موضوعش این جا هست. تمسک به آن دلیل در این جا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خودش می‌شود. ما از حجت نمی‌توانیم رفع ید کنیم به لا حجت. پس بنابراین این جا تمسک به عام یا مطلق می‌توانیم بکنیم. عده‌ای این جوری گفتند. گفتند تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصص منفصل اشکال ندارد. مثل همین مثالی که زدیم. «اکرم العالم» یک دلیلی است. «لا تکرّم العالم الفاسق» یک دلیل منفصل است. خب این جا هم گفتند بله، به «اکرم العالم» می‌توانی تمسک کنی مادامی که برای تو روشن نشده این فاسق است. این محل اختلاف است توی اصول که آیا تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه مخصص منفصل دلیل جایز است أم لا؟ دو گروه هستند. بعضی‌ها هم شاید تفصیل دادند.

حالا اشکال این جا این است. اشکال این جا این است که این از قسم اول است. یعنی تمسک به لیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است. بعضی‌ها این جور اشکال کردند. بعضی از بزرگان علماء مثل صاحب فقه العقود دام ظلّه، ایشان این اشکال را دارند. حاصل توضیح فرمایش این بزرگان این است. می‌فرمایند که وقتی شارع یک عناوینی را در احکام خودش اخذ می‌کند ظاهرش این است که عناوینی که من خودم قبول دارم که این عنوان صادق است. پس بنابراین آن مقدمه اول استدلال که می‌گفتیم این عناوین معنای عرفی است و این‌ها، این را دارد خدشه در آن می‌کند. می‌گوید نه، وقتی مولا می‌گوید «أحلّ الله البيع» یعنی آن که من قبول دارم بیع است می‌گوییم حلال است. وقتی می‌گوییم «تجارة عن تراضٍ»

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

یعنی آن تجارتی که من قبول دارم می‌گویم حلال است و هکذا و هکذا و الا کار ندارد به این که مردم چه می‌گویند. آن که من قبول دارم.

س: قبول دارد برای چی؟؟؟ ۹:۳۰

ج: صدقش را قبول دارد. حالا حکم می‌خواهم روی آن بیاورم. عنوان بیع هست یا نیست؟ حالا توضیح حالا بگذارید تا کلام تمام بشود تا کلام گسسته نشود.

بعد ایشان می‌فرماید، حالا یک مثالی می‌زنند. می‌گویند مثلاً ببینید؛ هم عرف هم شرع قبول دارند که «لا بیع الا فی ملک» این را هر دو قبول دارند. می‌گوید اصلاً حقیقت بیع نیست. تحقق پیدا نمی‌کند مگر در جایی که ملک باشد. این را هر دو قبول دارند منتها بین شارع و عرف یک جاهایی اختلاف است. مثلاً عرف کلب را چه می‌داند؟ می‌گوید ملک است. فلذا می‌گوید بیع در این جا صادق است. چون ...، شارع می‌گوید من کلب را ملک نمی‌دانم. حالا مخصوصاً کلب‌های غیر صید و کلب معلّم و غیر کلبی که برای پاسداری و گله‌ها و خانه‌ها و این‌ها است. آن کلب‌های ول مثلاً. خب می‌گوید من قبول ندارم این ملک است. خنزیر؛ قبول ندارم ملک است. خمر؛ قبول ندارم ملک است. خب وقتی شارع قبول نکرد بیع صادق است آن جا؟ نه. اگر یک جا عرف چون هم شارع هم عرف؛ هردوی آن‌ها می‌گویند چی؟ می‌گویند «لا بیع الا فی ملک». توی مقام تطبیق پس بنابراین عرف می‌گوید بله، این جا همه بیع هست. اما شارع چون این‌ها را ملک نمی‌داند قهراً از نظر شارع این جا اصلاً بیع صادق نیست و تخصّصاً از «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» این موارد خارج است. نه تخصیصاً که موضوع صادق باشد بخواهد تخصیص بدهد. تخصّصاً خارج است. خب همین جور اگر شارع و همین طور عرف ببینند بگویند آقا، بیع در جایی صادق است که از آدمی سر بزنند، از حالا آدم که می‌گوییم از باب ضیق خناق، از کسی، از وجود، کس را هم بگوییم به آدم ...، از موجودی باید سر بزنند، موجود خاصی می‌گوید باید سر بزنند و الا اصلاً من بیع نمی‌دانم آن را. اصلاً بیع نمی‌دانم. مثلاً، حالا مثلاً می‌گوید آقا؛ اگر طوطی آمد گفت بعث، خیلی هم قشنگ تر از ...، عربی فصیح قشنگ گفت بعث هذا المثلاً دار، هذه الدار، این که اصلاً صحت بیع نمی‌کند. توی بیع باید مالک باشد چون این «لا بیع الا فی ملک» دو معنا دارد. یکی یعنی ملک که در باب بیع می‌گوییم تملیک و تملک نیست. این یکی نه، بیع لا بیع الا فی ملک یعنی در جایی که مالکیت دارد، تسلط دارد، در اختیارش هست. باید در اختیارش باشد.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

س: تفاوت شان چیه؟

ج: ملک اعتبار بین شخص است و آن مملوک، آن متاع، آن شیء. اما مالک هست یعنی اختیاردارش هست. مثل پدری که اموال فرزندش را می فروشد. این اموال مال بابا نیست. مال فرزند است. مالک به آن معنا نیست اما مالک به این معنا که اختیاردار است. مسلط است، سلطه بر این کار دارد، در اختیارش است هست. حالا لا بیع الا فی ملک صحبت شده در فقه که معنایش کدام است؟ یعنی باید آن ارتباط باشد یا این که نه، مقصود این است که لا بیع الا فی ملک یعنی در جایی که اختیار وجود دارد، این سلطه وجود دارد ولو به این که ولی باشد ولو به این که وکیل باشد ولو به این که قیم باشد ولو به این که حاکم باشد، حاکم شرع باشد و هكذا. حالا یکی از حرف هایی که آمدند این جا زدند گفتند این است. گفتند ما احتمال می دهیم، همین که احتمال هم می دهیم کفایت می کند که شارع وقتی صدق بیع را قبول دارد و اصلاً واژه بیع را صحیح می داند استعمالش را که مجاز نباشد که از شخص طبیعی سر بزند. شاید آن جایی که از شخص طبیعی سر نمی زند اصلاً می گوید بیع صادق نیست. بیع نیست این. همان طور که ایها العرف خودتان یک جاهایی می گوید اصلاً بیع صادق نیست؛ من هم وقتی که از غیر آدم سر بزند می گویم بیع صادق نیست. یا طرفش آدم نباشد می گویم اصلاً بیع صادق نیست. پس الان شما آمدید گفتید ما این معاملات که از بانک می زند یعنی به واسطه ممثلش البته، یا این شخصیت های حقوقی دیگر، شرکت ها، کذا و کذا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» شاید در نظر شارع اصلاً این جا تجارت صادق نباشد. بیع صادق نباشد، عقد صادق نباشد. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» پس این تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل شد که کلاً واحدا همه می گویند جایز نیست. این اصل اشکال است که این یک اشکال خیلی مهمی است در مقام، طرفداران مهمی هم دارد. حالا ببینیم می شود از این تخلص بجویم یا نه؟

س: حاج آقا؛ وجوهش همان اشکال اول نشد؟

ج: بله؟

س: وجوهش همان اشکال اول نشده؟

ج: اشکال اول چی بود؟

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

س: آن جایی که متبادر از این عناوین که در این عمومات هست اشخاص طبیعی است که مثلاً اعتباری است. این جا هم می گوید که در شمولش به اعتباری ...

ج: اما به دو وجه است. او می گوید نه، بیع صادق است. شرع هم غیر عرف چیزی نیست. اما گاهی یک عنوانی از یک چیزی انصراف دارد اما این جا می گوید اصلاً نه، به رؤیة تشریعیة، دیدگاه شارع با عرف اصلاً مختلف است. اصلاً می گوید این بیع نیست نه انصراف دارد. در باب انصراف، واژه به حسب مفهوم شامل است اما انصراف دارد. مثلاً می گوئیم چی؟ برای انصراف مثال می زنند. می گویند، فرموده است که «اذا لاقی ثوبک الکلک فاعسله» اگر ثوب شما با کلب ملاقات کرد آن را بشور که این ارشاد به نجاست چیه؟ کلب است و ارشاد به نجاست ثوب است. و ارشاد به این که راه برون رفت از این نجاست حاصله برای ثوب چیه؟ به چندین چیز ارشاد است. همین «اذا اصاب ثوبک الکلک فاعسله» خب کلمه کلب این جا داریم، ثوب داریم، فاعسله داریم. اما انصراف دارد به آن جای یکه این ملاقات ثوب شما با کلب چی باشد؟ مرطوب باشد نه جاف باشد. هم آن خشک باشد هم این خشک است، چرا؟ به تناسب این که در اذهان عرف این است که سرایت نجاست و کثافت و کثیفی و این ها از یک چیزی به یک چیز دیگر، آن وقتی است که یک رطوبتی این بین باشد و الا دوتا خشک وقتی به هم برخورد بکنند که به قول «الخشک مع الخشک لا یتچسبک» این ها اصلاً بهم، خب بنابراین می گوید آقا آن نجاست آن جا منتقل نشده، این انصراف است، یعنی نمی خواهیم بگوئیم لفظ کلب را داریم؟؟؟ نه کلب معنایش همان است، اصابه هم معنایش همان اصابه است، ثوب هم معنایش عوض نشده همان معنا را دارد ولی انصراف به این حالت دارد به تناسب حکم موضوع انصراف به این حالت دارد که یک رطوبتی در بین باشد. آن اشکال اول بر اساس این بود که می گفت انصراف دارد، این اشکال دوم این است که نمی گوید انصراف دارد، می گوید اصلاً واژه بیع در شرع ممکن است شارع بگوید این من تصرف کردم در مفهوم، در مفهوم تصرف کردم، من می گویم آقا بیع آن جایی است که از چنین آدمی صادر بشود، یا تصرف در مفهوم کرده یا تصرف اگر در مفهوم نکرده با عرف همراه است که می گوید «لا بیع الا فی ملک» من هم قبول دارم مثل تو که می گویی «لا بیع الا فی ملک» اما من این را ملک نمی دانم توی مصداق قبول ندارد که این مصداق آن مفهوم باشد.

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

خب اشکال دوم «الاشکال الثانی، إن التمسک بهذه العمومات و الاطلاقات» که در استدلال بیان شده بود تمسک به این‌ها در مورد شخص اعتباری این از قبیل تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل است «و هو باطل عند الكل. و الوجه فی ذلک أمران» خب در خود دلیل بر این شد که خب خود صدق بیع را گفتیم اشکال دارد، خود صدق تجارت این‌جا نیست نه این‌که یک دلیل منفصلی آمده یک چیزی را استثناء کرده ما شک داریم که مصداق آن مخصص هست یا نه؟ «و توضیح ذلک: الف. لا ریب فی أن مقصود الشارع من البیع و التجارة فی مثل «أحلّ الله البیع» (بقره/۲۷۵) و «تجارة عن تراض منکم» (نساء/۲۹) و سایر ادله «هو ما كان بیعاً و تجارة» در نظر خودش «لا ما یكون بیعاً و تجارة فی نظر العرف» و حال این‌که «لیس بیعاً و تجارة فی نظره» در نظر خود شارع «و هكذا» در غیر این دوتا از عناوینی که گذشت. رهان مقبوضه همین‌جور است، «المؤمنون عند شروطهم» همین‌جور است و و بقیه.

«ب. إنا نحتمل وجداناً مخالفة الشارع للعرف فی هذه الموارد فی رؤية تشريعية» در یک دیدگاه قانونی که او را وضع کرد که «تقلب موضوع الحكم» که آن رؤیت تشریعیه قلب می‌کند، واژگون می‌کند موضوع حکم را اصلاً، عرف می‌گوید بیع است، شرع می‌گوید بیع نیست اصلاً، موضوع را عوض می‌کند قلب می‌کند. «من قبیل حکم الشارع بیطلان بیع الكلب رغم صحته عرفاً» چرا شارع مثلاً حکم می‌کند به بطلان بیع کلب؟ «علی أساس اختلاف بین الشرع و العرف فی ملكية الكلب و عدمه» که آیا کلب ملکیت دارد؟ این «و عدمها» هم باید باشد چون به ملکیت برمی‌گردد، «فی ملكية الكلب و عدم ملكيته». «فالشرع و العرف كلاهما متفقان علی أنه لا بیع الا فی ملک» این را هردو قبول دارند «و لكن العرف بما أنه یری مملوکیة الكلب، یصح بیعه» عرف چون رؤیت تشریعی عرف این است که این‌جا مالک است، این‌جا مملوک است، ملک می‌تواند باشد کلب، فلذا می‌گوید بیع آن صحیح است. «و یری صدق عنوان البیع» عرف یری صدق عنوان بیع را، ولی «و الشرع بما أنه یری عدم قابلية الكلب للملك» این‌جا «بیطل بیعه» بیع این را باطل می‌کند «و یری عدم صدق عنوان البیع» می‌گوید اصلاً بیع این‌جا صادق نیست، چون «لا بیع الا فی ملک» خودت هم قبول داری من هم قبول دارم این را چیز نمی‌دانم پس بنابراین بیع این‌جا صادق نیست. «فخروج الكلب لا یعدّ تخصیصاً أو تقييداً لقوله أحلّ الله البیع» این تخصیص نیست، تقييد نیست، می‌گوید اصلاً «أحلّ الله البیع» این را نمی‌گیرد، بیع این‌جا صادق نیست، نه صادق است من این فرد را خارج می‌کنم با مخصص با مقید. بله «لا یعدّ» شمرده نمی‌شود این تخصیص و تقييد برای «أحلّ الله البیع»،

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

«و تجارة عن تراض منكم» بل هو خارج تخصصاً كما لا يخفى» اگر گفت «يجب على الرجل كذا» مرأه تخصصاً خارج است نه تقييد لازم است تخصيص لازم است، چون اصلاً آن موضوع این را نمی‌گیرد، این جا هم تجارت و بيع در نظر شارع اصلاً بيع كلب را نمی‌گیرد ...

س: حاج آقا بيع كلب را دليل دارد

ج: حالا مثال زده ایشان برای روشن شدن مطلب.

«ج. نتیجه ما ذکر»

س: مثال صحيح نیست ...

ج: چرا؟

س: دليل داریم دليل خاص داریم ...

ج: چه دليل خاصی داریم؟

س:؟؟؟۴۲:۲۲ از طرف شارع بیان آمده گفته که مثلاً در كلب «لا ملكية؟؟؟» یا مثلاً گفته ...

ج: خب بنابراین خروجش از «احل الله البيع» چی هست؟ تخصيص است یا تخصص است؟

س: تخصيص است ...

ج: احسنتم! ...

س: ما این جا دليل نداریم که بخواهیم

ج: نه خب نه دقت بفرمایید درست است آن دليل آمده فرموده مالک نمی‌شوی درست؟ از آن‌ها فهمیدیم که ...

س:

ج: نه از آن‌ها فهمیدیم که قائل به ملكیت نیست، حالا که از آن فهمیدیم قابل به ملكیت نیست پس می‌فهمیم تمسك به

«تجارة عن تراض»، «احل الله البيع» تمسك به دليل در شبهه‌ی مصداقيه می‌شود.

«ج. نتیجه ما ذکر فی (أ) و (ب) هو الشك فی صدق عنوان البيع و التجارة و العقد فی المعاملات الصادرة من الشخص

الاعتباری» نتیجه‌ی این چی می‌شود؟ این است که شك می‌کنیم، اگر شارع قبول داشته باشد که این‌ها مالک هستند خب

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

می‌گوید بله «لیس» اگر قبول نداشته باشد خب نه، پس شک داریم این مصداق «احل الله البيع» هست یا نه؟ این بیعی که بین یک شخص طبیعی و بانک یا بین دوتا بانک، دوتا شرکت، ما اصلاً نمی‌دانیم صدق بیع این‌جا می‌کند در نظر شارع تا بگوییم «احل الله البيع» شاملش می‌شود «تجارة عن تراض» شاملش می‌شود یا نه؟

س: حاج آقا منشأ شک این‌جا چی هست؟

ج: که شاید قبول نداشته باشد، همان جور که کلب را قبول نکرده، خنزیر را قبول نکرده شاید این را هم قبول نکرده ...

س: ملکیت ما بر کلب را قبول ندارد

س: ۲۴....

ج: نه، جاهایی که شک می‌کنی بگذار کنار، کما این‌که گذاشتند کنار عده‌ای از فقهاء، شما هم یکی از آن‌ها باش، چه عیب دارد؟

س: ??? که ما بیاییم ??? معاملات ???

ج: ! این‌جا باز شما... یعنی اعم هم بگویی نمی‌دانی دایره‌اش این قدر توسعه دارد که این‌جا را شامل بشود یا نه؟ شک داریم دیگر.

خب «ج. نتیجه ماذکر فی (أ) و (ب) هو الشک فی صدق عنوان البيع و التجارة و العقد فی المعاملات الصادرة من الشخص الاعتباری» ولو این معاملات «من طریق» ممثّلش باشد که این یک آدم است، ولی این آدم که برای خودش این کار را نکرده، این آدم این بیع را برای آن شخص اعتباری انجام داده، این نقل و انتقال می‌خواهد برای آن شخص اعتباری انجام بشود، بنابراین نمی‌گیرد. مثل این‌که یک شخصی بیاید کلب را بفروشد از طرف وکالتاً از مثلاً یک نفری، خب فایده ندارد که. «ولو من طریق، فیکون التمسک بهذه الأدلة لصحتها» تمسک به این ادله، برای صحت آن تجارت و معاملات «تمسکاً بها» تمسک به این ادله می‌شود در شبهه‌ی مصداقیه‌ی مر آن ادله «و هو» و این تمسک «باطل» همان‌طور که گفتیم.

«إن قلت: يمكن التخلص عن هذا الاشكال بالتمسک بالاطلاق المقامی، بدعوى أن الشارع لو كان البيع عنده مثلاً غير البيع عند العرف لكان عليه البيان» بله اشکال این است که ما به اطلاق مقامی تمسک می‌کنیم نه اطلاق لفظی. اطلاق لفظی، خوب دقت کنید ...

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

س: ۲۶....

ج: انصراف نیست عدم شمول است، فرق است بین انصراف، گفتم در انصراف شمول واژه معنای واژه از نظر عرفی و لغوی هست ولی به یک لحاظی انصراف پیدا می‌کند، مثل این که مثلاً فرموده «قَدَّ الْعَالَمَ» عالم هم مجتهد را می‌گیرد هم غیر مجتهد را می‌گیرد، اما به تناسب این که گفته قَدَّ که نمی‌گوید از آدم غیر مجتهد، پس بنابراین می‌فهمیم از آن عالم مقصودش کی هست؟ مجتهد است. آن جا عالم معنایش این نیست که توی مجتهد استعمال شده یا در آن یکی نیست، اما حالا این جا این جور می‌خواهد بگوید، این انقلت این را می‌گوید، می‌گوید آقا اطلاق لفظی نمی‌شود بگوییم، چون واژه را مردد شدیم ولی یک چیزی داریم و آن اطلاق مقامی است. اطلاق مقامی یعنی اگر مقام مقامی است که شارع می‌بیند مردم از این کلامش در اثر غفلت عمومی‌ای که وجود دارد الا شاذ و نادر یک چیز دیگری می‌فهمند، اگر این جا شارع قرینه نیاورد معلوم می‌شود همانی که آن‌ها می‌فهمند قبول دارد و الا چی هست؟ اقرار به جهل کرده دیگر و الا خلف هدفش است، هدفش این است که مردم به آن عمل کنند، خودش می‌داند که مردم این را نمی‌فهمند. به این می‌گوییم اطلاق مقامی، یعنی مقام مقامی است که اگر او التفات ندهد مردم چیز دیگری می‌فهمند. خب مردم می‌گویند بابا امام صادق عرب است دارد صحبت می‌کند با ما، پیامبر عرب است دارد با ما صحبت می‌کند، خود قرآن فرموده «بَلِّسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء/۱۹۵) خب کلب معلوم است مفهومش چی هست دیگر یا «احلَّ اللهُ الْبَيْعَ» خب بیع معلوم است معنایش چی هست درست؟ این، اصلاً توی ذهن‌شان نمی‌رود که لعلَّ آن قبول ندارد پس بیع این جا صادق نباشد، توی ذهن متعارف عرف که نمی‌آید چنین چیزی. پس بنابراین وقتی می‌بینیم شارع گفت «احلَّ اللهُ الْبَيْعَ» این‌ها می‌روند با شخصیت اعتباری هم معامل می‌کنند، می‌گویند خدا گفته «احلَّ اللهُ» دیگر. این جا اگر شارع قرینه‌ای بر خلاف نیاورد گفتیم چی هست؟ این جور. مثل آن مثالی هم که بارها زدیم دیگر این را که اطلاق مقامی، گفتیم مثلاً شارع می‌فرماید کسی که ماه رمضان نتوانست روزه بگیرد ل مثلاً رضاع و فلان یک مد طعام بدهد. کسی که نمی‌دانم از آن رمضان تا رمضان دیگر تأخیر انداخت قضای روزه را یک مد طعام بدهد برای هر روزی؛ خب مردم چکار می‌کنند؟ می‌روند عطاری مثلاً فلان یک مد طعام می‌خرن گند می‌خرند می‌دهند. این گندمی که خریده مخصوصاً اگر آن عطاری و این‌ها خیلی چیز باشد که هیچ یک ذره چرب و این‌ها هم نگذارد باشد خب شما وقتی که این گندم را بیاوری الک کنی و فلان، خب خاک و خاشاک و این سنگریزه‌هایی که گاهی

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

همراهش هست کسر بکنی یک گرمی گاهی، چند مثقالی کمتر از یک مد می شود، کدام فقیه تا حالا گفته که باید بروی دقیق؟ گفته همین که، علتش چی هست؟ علتش اطلاق مقامی است. یعنی شارع وقتی می گوید برو یک مد طعام بده ذهن عرف همین است که می رود می خرد و این که نه این درواقع ممکن است این خاک و خاشاک و نمی دانم غبارهایی که همراهش است این ها را کم بکنی خالص آن گندم یک گرم کمتر از مد باشد، این اصلاً توی ذهن ها نمی آید، پس معلوم می شود شارع همین را قبول کرده. فلذا ما در اطلاق مقامی گاهی غیر فرد را فرد و گاهی فرد را غیر فرد قرار می دهیم در اطلاقات مقامی. حالا این جا این ان قلت همین را می گوید که خود صاحب فقه العقود هم این ان قلت را دارند و جواب دادند.

«إن قلت: يمكن التخلص عن هذا الاشكال بالتمسك بالاطلاق المقامی، بدعوى أن الشارع لو كان البيع عنده مثلاً غير البيع عند العرف» می گوید اصلاً من قبول ندارم بانک وقتی می فروشد اسمش بیع است، اصلاً من قبول ندارم بیع نیست. اگر این جور بود «لکان علیه البیان» چرا؟ «لأن الانسان العرفی سیطبق بطبیعته» به طبیعت خودش یعنی بدون این که تنبه به آن بدهند و قرینه برایش اقامه کنند، گوشزدش کنند، این به طبیعت نفس خودش چکار می کند؟ «سیطبق اطلاقات الشارع علی ما لدیه من مصادیق» همان مصادیقی که خودش می شناسد «ما لم یصله الردع» مادامی که ردع و منعی از شارع به او نرسد. «قلت: هدا یتّم بلحاظ نظر العرف و العقلاء المعاصرين لزمان المعصوم علیه السلام» جواب، جوابی که می دهند می گویند درست است این حرف، ما این را قبول داریم، اما کدام مخاطبینی هستند که وظیفه ی گوینده این است که نصب قرینه بکند برای آن ها؟ رد کند اگر قبول ندارد

س: ۳۰:۴۵....

ج: آن که معاصرش است

می بیند این ها دارند این جور می فهمند باید به آن ها بگوید اگر قبول ندارد بگوید آقا حواس تان باشد این من بیع نمی دانم این جاها را. اما اجبال بعد که حالا بانک درست شده، شرکت ها درست شده این شخصیت های حقوقی مستحدث، آن موقع شارع چه وظیفه ای دارد؟ وظیفه ای ندارد، بله باید بعداً بیایند فقهای آن زمان اجتهاد بکنند، اجتهاد کردند می گویند آقا شامل نمی شود پس بنابراین بیع درست نیست. می گوید ما شک داریم پس بنابراین؛ آن موقع برای مخاطب آن موقع

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

نمی‌تواند شارع بگوید ما شارع این‌ها را این‌جوری فهمیدید بفهمند با این‌که مراد من نیست، آن‌وقت باید بفرماید. بله فلذا ما در همان این شخصیت این وجه تفصیل می‌شود برای بعضی، می‌گویند این شخصیت‌های حقوقی که آن‌زمان بوده ما می‌گوییم «احل الله البیع» می‌گیرد، مثلاً متولی مسجد آمد دید فرش‌های مسجد مثلاً دیگر دارد فرسوده می‌شود و فلان، می‌فروشد. خب فرش مسجد است متولی دارد می‌فروشد، آن‌زمان بوده این، می‌گوید «احل الله البیع» همان‌جوری که ما نان می‌خریم چی می‌خریم خب فرش مسجد هم متولی می‌تواند بفروشد. این جور چیزها بله، اما چیزهایی که بعداً پیدا شده در اعصار متأخره‌ی از معصومین علیهم السلام دیگر پیدا شده این‌ها نه، می‌فرماید «قلت هذا یتم بلحاظ نظر العرف و العقلاء المعاصرين لزمان المعصوم(ع) فالشخص الاعتباری الرائج فی ذلک الزمان» مثل همین مساجد و غیر ذلک که گفتیم مصادیق است «یمكن تصحيح معاملاتہ بهذا البیان» یا مثلاً دولت که آن‌زمان هم بوده «دون ما هو المهم لنا» دون آن شخصیت‌های اعتباری که مهم برای ماست که احکام آن‌ها را چون به راه‌های روشن و غیر مشکل می‌توان اثبات کرد، اما آن‌که مهم برای ماست «من الاشخاص الاعتباريين الرائجين فی أعصارنا» که نوپدید است این‌ها، آن‌وقت نبوده این‌جا را دیگر نمی‌توانید با این بیان بگویید. پس بنابراین این بیان این‌که تمسک به این ادله، تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصدق‌یه‌ی خود دلیل است الی هنا این ماسید با این ان‌قلت قلت‌ها. حالا الجواب ان شاء الله ببینیم چه جور جوابی است. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان